

پیرِ ده

(سیری در احادیث عارف بی‌نشان، حاج شیخ اکبر پورفرهادی)

امین سامری

ویراستار

مجتبی مقدسی

انتشارات پرستوی سپید

بهار ۱۳۹۲

سرشناسه : هادوی، امین، ۱۳۴۸-.

عنوان و نام پدیدآور : سیری در احوالات عارف بی‌نشان، حاج شیخ اکبر پورفرهادی / امین هادوی، ویراستار: مجتبی مقدسی،

مشخصات نشر : تهران : پرستوی سپید

مشخصات ظاهری : ۲۲۷ صفحه.

شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۶۸۱۳-۲۳-۳

وضعیت فهرست‌نویسی : فیا.

یادداشت : کتابنامه: ص. {۲۲۳} ۲۲۷-

عنوان دیگر : سیری در احوالات عارف بی‌نشان حاج شیخ اکبر پورفرهادی

موضوع : عرفان، سید علی اکبر، ۱۳۸۰-۱۲۹۰

موضوع : ایران - سرگذشت نامه

شماره انتشار : مقدسی، مجتبی، ۱۳۳۹، ویراستار

رده‌بندی کنگره : ۹۲۰ ۹۲۰ ۲۸۰ / ۸ / ۸ BP

رده‌بندی دبیرخانه : ۱۷/۸

شماره کتابشناسی : ۳۰۹۸

پیرده

(سیری در احوالات عارف بی‌نشان، حاج شیخ اکبر پورفرهادی)

امین هادوی

ویراستار: مجتبی مقدسی

صفحه‌آرا: سید علی

ناشر : انتشارات پرستوی سپید، تهران

تلفن : ۶۶۷۱۱۶۳۴ - ۰۲۹۱۰۲۹۱۰

نوبت چاپ : اول، ۳۹۲

شمارگان : ۵۰۰ نسخه

چاپ و صحافی : چاپ روز

شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۶۸۱۳-۲۳-۳

فهرست

۹	درآمد
۱۱	مقدمه
۱۳	تولد و کودکی
	قدم سلوک
۲۱	استاد عرفان
	رنگ خدا
۳۱	اخلاق شیخ
۴۲	تقوی شیخ
۵۵	همه جا با خدا
۵۸	تربیت الهی
۷۱	اذکار و دعاها
۷۶	نماز شب
۹۶	رابطه شیخ با عالم برزخ
۱۰۶	اهل بیت
۱۰۹	امام عصر (ع)
۱۳۷	رابطه با علما
۱۳۹	سخاوت شیخ
۱۴۶	منطق الطیر

جن، شیطان، ملک ۱۵۴

کوی کرامات

برخی حکایات و کرامات شیخ ۶۶۳

آوای رحیل

کوچ عارفانه ۱۸۱

چند قصه از وفات شیخ ۱۸۶

تقی ۱۹۷

تواضع ۱۹۹

اخلاص ۲۰۱

روزه ۲۰۴

اندیشیدن ۲۰۶

زهد ۲۰۶

سکوت ۲۰۸

غذای حلال ۲۰۹

دوری از هوی نفس ۲۱۰

غضّ بصر ۲۱۰

تصاویر ۲۱۳

منابع ۲۲۳

الْعَارِفُ بِفَضْلِهِ الْخَلْقِ وَقَلْبُهُ مَعَ اللَّهِ لَوْ سَهَا قَلْبُهُ عَنِ اللَّهِ
طَرَفَةً غَيْرَ أَنْ يَسْأَلَ إِلَهَهُ وَالْعَارِفُ آمِينُ وَدَائِعِ اللَّهِ وَكَنْزُ
أَسْرَارِهِ وَمَعْدِنُ وَرَبِّهِ دَلِيلُهُ رَحْمَتُهُ عَلَى خَلْقِهِ وَمَطِيَّةُ عُلُومِهِ
وَمِيزَانُ فَضْلِهِ وَعَدْلُهُ قُدْرَتُهُ فِي الْخَلْقِ وَالْمَرَادُ وَالدُّنْيَا فَلَا
مُونِسَ لَهُ سِوَى اللَّهِ وَلَا نُشْرَ وَلَا إِشْرَ وَلَا نَفْسَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ
لِلَّهِ وَحْدَهُ اللَّهُ وَمَعَ اللَّهِ فَهُوَ فِي رَيْبٍ مِنْهُ مُتَرَدِّدٌ وَمِنْ
لَطَائِفِ فَضْلِهِ إِلَيْهِ مُتَزَوِّدٌ وَالْمَعْرِفَةُ اسْمُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ

ترجمه: کالبد عارف، با خلق است و قلبش با خداست و قلبش
چشم بر هم زدنی از خدا غافل شود، از شوق (جبر) غافل است
دیدار حق (بمیرد، عارف، امین و دیعه‌های خداوند است
و گنجینه، اسرار و معدن انوار و راهنمای خلق به سوی رحمت
حق، و حاصل علوم و میزان فضل و عدل اوست. از خلق و آرزوی
دنیا بی نیاز است، مونسی جز خداوند ندارد و نطقی، اشاره‌ای

وَنَقَّسَىٰ جَنَّةً بِأَخْذٍ وَبِرَّاءٍ خُذَ وَازِ خُذَ نَدَا رَدُّ؛ پَسِ او در باغِ
 قَدَسِ خُذَاوَنَد در رَفْتِ وَاَمَدِ اسْتِ وَاَزِ فَضْلِ لَطِيفِ خُذَاوَنَدِ مَتَعَالِ
 بَهْرَه می گیرَد. مَعْرِفَتِ، رِشَه اسْتِ وَاِیْمَانِ، شَاخِدهای آن.

مقدمه

اولین بار که درباره‌ی او شنیدم، به سال‌های قبل و دوران کودکی‌ام باز می‌گردد. زمانی که یکی از دوستان می‌گفت: ... کارگری در باغ آن‌ها کار می‌کند، که با مارها حرف می‌زند و آن‌ها را می‌بیند. می‌گفت که تولد او به دعای آن پیر بوده است و اسم او را به ضمانت راهنمایی او انتخاب کرده‌اند. از من درخواست کرد که به دیدار او بروم. او من به حرف‌های او اعتقاد نداشتم و او را از هم صحبتی با کارگر پیر منع می‌کرد. می‌گفتم که او مجنون و دیوانه است و گر نه کدام عاقل مرد با حیوانات صحبت می‌کند! و آخرین بار که خاطره‌ای از آن پیر نورانی در ذهنم مانده است، زمانی است که پس از یک دهه از فوت او بر سر مزارش از او گلایه کردم که چرا نمی‌گذارد درباره‌ی او بنویسم و همان روز بود که وسایل مهیا شد و نوشتن این خطوط، دل سرگشته‌ام را به دل‌رامی یاد او امیدوار کرد.

به یاد روزی افتادم که ناخودآگاه پس از ادای نماز جمعه، پیری نورانی عیابی بردوش و عصایی در دست، وجودم را چنان ربود و به سوی خود

جذب کرد، و من ناشناخته و بی اختیار و بی خبر از همه جا به سوی او رفتم و لبانش را بوسیدم که لبخندش هنوز در ذهنم نقش بسته است؛ ناگهان به خود آمدم و گفتم این چه کاری بود که کردی! شاید ثمره‌ی آن بوسه، امروز با نشستن این اوراق روشن شده باشد.

با کمی توشه، مہیای نوشتن شدم، هرچند ناقص و پابرنه به این کار ادامه دادم. کتاب را مصادف با شب وفات شیخ به پایان رساندم، و آماده‌ی هدیه کردن به دل‌های مشتاق و مبتلای خداوند نمودم. اسم کتاب را پیرده گذاشتم.

نکته‌ای که بسیار مرا اعتناست یادآور شوم، این است که به نقل از برخی افراد - که اکنون در قید حیات‌اند - حکایات و کراماتی از شیخ نقل شده که اجازه ندادند اسم آن را در کتاب یاد کنم؛ بنابراین از ذکر اسامی آن‌ها احتراز شد، ولی نویسنده‌ی مصحح دست خط‌های آن‌ها نزد نویسنده موجود است. شایسته است از مرحوم سید سجاده سیدالحسینی و جناب فرید قانندی یاد نمایم. می‌توان گفت زجعت اصلی کار را آن مرحوم و این عزیز به عهده داشته‌اند. خداوند مزین آن‌ها در دنیا و آخرت را محبت و معرفت خود بگرداند.

والسلام علی من تأتوا

ادبی